نمایش پروین اعتصامی

حسام، س

در خردادماه 1384،برای نخستین بار نمایش‏نامه‏ی زندگی‏ پروین اعتصامی با عنوان«اختر چرخ ادب پروین»،به کارگردانی‏ اعظم بروجردی از سوی مرکز هنرهای نمایشی حوزه‏ی هنری در «تماشا خانه‏ی مهر»به روی صحنه آمد.پیش از آغاز،پروفسور سید حسن امین،راجع به پروین سخنرانی کرد و از جمله گفت:

پروین اعتصامی(1285-1320 ش)دختر یوسف اعتصامی‏ آشتیانی(اعتصام الملک)،در شهر تبریز دیده به جهان گشود. ادبیات فارسی و عربی را در خانه‏ی پدر دانشمند خود،از آموزگاران‏ خصوصی فراگرفت،سپس در مدرسه‏ی دخترانه‏ی امریکایی‏ها در تهران به تحصیل زبان انگلیسی همت گماشت و دوره‏ی آن را به‏ پایان رسانید و آن‏گاه به سمت کتابدار در کتابخانه‏ی دانشسرای‏ عالی استخدام شد.

پروین،قریحه‏ی وقّاد شاعرانه‏اش را با فکر سالم و اهداف‏ اخلاقی پیوند زد و با نظمی متوازن در حسّ و فکر،در قالب‏های‏ عروضی مناسب(قصیده،قطعه و مثنوی)شعر گفت.

پروین،در جوّ حاکم بر ایران در عصر رضا شاه پهلوی به مسائل‏ سیاسی نپرداخت،ولی با هر نوع ظلم و ستم دشمنی ورزید و از درد و رنج اطفال محروم و زنان معصوم نالید.شعر او بشر دوستانه‏ترین‏ و اخلاقی‏ترین شعر فارسی‏ست که با داشتن لفظ مناسب و فکر متین،از جهت مضامین اخلاقی،تریبتی،اجتماعی و انتقادی و نیز (به تصویر صفحه مراجعه شود) سردبیر حافظ در حال اعطای جایزه به بازیگران

هوشنگ وزیری و هنر پیشه‏ی پیشکسوت خانم رنجبر در عکس دیده می‏شوند

از جهت هماهنگی فکر و احساس در زبان فارسی کم‏نظیر است.

پروین در فنّ مناظره نیز دستی قوی داشت؛بویژه‏ مناظره‏پردازی میان اشیای بی‏جان به شعر او رنگ تازه‏یی می‏دهد. اعظم بروجردی نویسنده‏ی این نمایش‏نامه نوشته است:«بیشتر از هر چیز در زندگی پروین اعتصامی،شاعره‏ی بزرگ کشورمان،میل‏ عاشقانه و عارفانه او به عواطف مادرانه توجهم را جلب کرد و به مرور متوجه شدم،اگرچه این زن بزرگ هرگز مادر نبوده،اما حس عمیق و احساس خالصانه‏ی مادری خویش را توانسته به‏طور مساوی در بین‏ همه‏ی موجودات جاندار و بی‏جان تقسیم کند.

چنان‏که گاهی او با تمامی عواطفش به زمان حضرت موسی‏ (ع)پرمی‏کشد تا بتواند نقش مادر این پیامبر گرانقدر را بازی کند و در عرصه‏ی کلام زندگی آن حضرت را به رشته‏ی تحریر درآورد. و بالاخره،این ظاهر سرد و آرام در جای آتشین سر به طغیان‏ می‏نهد و برای تماشاگران این نمایش،زندگی زنی را به تصویر می‏کشاند که همواره در تبی پنهانی و آتشی بدون دود،آرام‏آرام می‏سوزد و سرانجام لحظه‏ی تکامل فرا می‏رسد و لحظه‏ی وصال‏ را به چشم می‏بیند و به معشوق حقیقی خویش می‏پیوندد».

بازیگران این نمایش به ترتیب ورود به صحنه عبارت‏اند از:

سوسن مقصود لو:پروین اعتصامی

محسن ترابی گودرزی:مرد،دیوانه،کودک

ساقی عقیلی:بی‏بی سرو

مرجان صادقی:مادر

مجید کریمی:فتح علی و یوسف خان اعتصامی

اسفند یار ابراهیمی:مست،دکتر،تیمسار،پیرمرد

در این اجرا،دکتر سعید کشن فلاح،مشاور کارگردان و مجید کریمی دستیار کارگردان بودند.طرّاح صحنه:فرزانه رحمانیان، آهنگساز شهرام شادانفر،طراح گریم و نور:مریم دوستی،مدیر صحنه:محمد امین حسن‏زاده،دستیار صحنه:پیمان شمس،منشی‏ صحنه:هدی امینی:طرّاح پوستر و بروشور:مهدی اسماعیلی.

در پایان اجرا،کارگردان و بازیگران جوایز ارشمندی را از دست‏ سردبیر حافظ دریافت کردند و به دلیل حضور چند تماشاچی‏ خارجی،به درخواست سرهنگ هوشنگ وزیری،ایشان به زبان‏ انگلیسی هم پروین اعتصامی را به عنوان یک شاعره‏ی بزرگ ایرانی‏ به حاضران معرفی کردند.

فروغ سرمشق زن ایرانی نیست

پروفسور فرهت قائم مقامی

برخلاف جهت فکری شبه روشنفکران قدم برداشتن،اراده‏یی‏ بس عظیم می‏خواهد و من در تردیدم؛نمی‏دانم از کجا شروع کنم، ولی می‏دانم که برای چه«باید»بگویم،زیرا که اخلاقیات در زوالند و سقوط معنویت نزدیک.میان«باید اجتماعی»و منافع فردی مجبور به‏ انتخاب یک راه هستیم و من در راه منافع جمع قدم برداشتن را انتخاب‏ کردم،هرچند که تمامی شبه روشنفکران برضدّ من برخیزند.

عده‏یی شبه هنرمند با روشنفکری کاذب خود مظهری منحط برای تقدیس آزاده زنان ایرانی می‏سازند و هیچ‏کس هم پاسخگوی‏ آن‏ها نیست،گویی همگان به خواب رفته‏اند و می‏گذارند تا از فروغ‏ برای زنان سمبل‏سازی کنند.

زمانی بود که این شبه روشنفکران از بیم خشم زنان شرافتمند و ادیب ایران جرأت سخن گفتن نداشتند،ولی حال آن‏ها بدون واهمه‏ از عکس العمل اندیشمندان واقعی و این متفکرین ملی،زنان و خانواده‏ را،آماج گلوله‏های بی‏صدای خویش قرار داده‏اند و هیچ‏کس را مجال‏ سخن‏گویی نمی‏دهند.

«هفته‏ی فروغ»درست می‏کنند،جوایز ادبی«فروغ»می‏دهند. فروغ هرچه بود هرگز نمی‏تواند و نباید سرمشقی برای زن مسئول‏ ایرانی قرار گیرد و بدبختی در این‏جاست که عده‏یی شبه روشنفکر بی‏مسئولیت و متاسفانه برخی از کسانی که فکر می‏کنند با مسئولیت‏ هستند گرفتار خود فریبی شده و آگاهانه یا ناآگاهانه مشغول تخریب‏ آرمان‏های انسانی و معیارهای ذهنی دختران و زنان جوان ایرانی‏ گشته‏اند.گویا نمی‏دانند که ما در جامعه‏یی مذهبی و با سنت‏ها و ارزش‏های اصیل و خاص خود زندگی می‏کنیم که باید برای‏ نظام بخشیدن به کانون‏های گرم خانوادگی خود دائما کوشا باشیم در زمانی که زن بیش از هر زمان دیگری به آگاهی اجتماعی و فرهنگی‏ احتیاج دارد در زمانی که بیش از هر دوره‏ی کانون‏های خانوادگی و روابط زن و مردها مورد تخطئه و تخریب قرار گرفته‏ند و در زمانی که‏ هر یک از ما مسئولیت داریم که فساد و اخلاقیات منحط را از زوایای‏ مختلف فکریمان طرد کنیم آیا مسخره نیست که از زنی که فاقد هرگونه شناخت اجتماعی از مردم این مرزوبوم بوده است این‏چنین‏ تجلیل کنیم؟

آیا کسی که از نظر اخلاقی مطرود زمان خویش و زمان ما می‏باشد،درست است که الگوی تازه جوانان معصوم ما قرار گیرد؟مگر نه این‏که وظیفه ملی هریک از ما حکم می‏کند که از هرگونه‏ انحرافات اخلاقی جلوگیری کنیم و مردان و زنان با مسئولیت،با ایمان، فعال مبارز و معتقد به اهداف انسانی بسازیم؟و مگرنه این‏که هریک‏ از ما باید سعی کنیم در هنر و ادبیات شعر و موسیقی،فلسفه و عرفان، یک عمل و یک زبان بکوشیم اصالت‏های معنوی را برای تعالی جامعه‏ رواج دهیم؟و مگرنه این‏که شاعر و نویسنده باید در قبال توجه‏های‏ ملت مسئول بوده احتاجات آن‏ها را شناخته و در بسیج کردم آنان برای‏ یک جامعه‏ی انسانی کوشا باشند؟

پس چرا از سمبل بی‏بندوباری اخلاقی و فردگرایی و کام‏جویی‏ شخص برای زنان مان نمونه می‏سازیم؟

شعر فروغ

هرچند از نظر ادبی زندگی فروغ را می‏توان به دو دسته تقسیم‏ نموده و اشعار او را تا قبل از سرودن کتاب تولدی دیگر جدا ساخت، لیکن از نظر محتوی تفاوتی ندارد،یعنی تفاوتی در اشعار او وجود ندارد و می‏توان گفت او در اواخر زندگی‏اش بی‏پرواتر و مسلطتر به‏ شعرسرایی و بیان خودش به نحوی جسورانه‏تر بود.

فروغ در تمام اشعارش جز در چند مورد همواره از خود و جسم خود سخن می‏گوید به عبارت دیگر به توصیف آزادی جنسی می‏پردازد و مدافع آن می‏شود و لیکن بارها در مصاحبه‏های مطبوعاتی که با او انجام گرفت بیان کرده و این‏که شهامت بیان چنین مطالبی را دارد بزرگ‏ترین افتخار خود می‏دانست.

بدبختانه در جامعه‏ی امروز،فروغ که آزادی را از نوع کاذب جنسی‏ می‏دید،سمبل شده درحالی‏که سمبل واقعی آزادی در این است که زن‏ به طرف انسانیت و حقانیت کشیده شود و به مسئولیت‏های ملی و خانوادگی خویش وقف گردد.در شعر:تا لبی بر لب من می‏لغزد/ می‏کشم آه که کاش این او بود/قاصدی آمد اگر از ره دور/زود پرسید که‏ پیغام از کیست/گر از او کیست بگویید آن زن/دیرگاهست در این‏ منزل نیست.

بی‏پروایی فروغ در سخن گفتن در امور جنسی کاملا مشخص‏ است،روشنگر روحیه‏ی فروغ نیز می‏باشد که تا چه اندازه خود را از جامعه دور نگه می‏داشته و چه‏قدر به انزوا از مسایل مردم علاقمند بوده‏ است.در اشعار فروغ تا قبل از تولدی دیگر نیز شعرهای اجتماعی‏ دیده نمی‏شود.ولی در تولدی دیگر بعضی از مفاهیم اجتماعی به‏ چشم می‏خورد که بیش‏تر بیاناتی از فلسفه‏ی ایرانی و پنهانی دارند ولی آیا تنها پنج یا شش شعر به اصطلاح اجتماعی فروغ در مقام‏ مقایسه با شاعرانی چون پروین اعتصامی که اشعارش همگی حاکی از آگاهی او بر دردهای جامعه می‏باشد یا طاهره صفازاده شاعره معاصر که دارای بینش عمیق اجتماعی بوده و شعرش خصوصیتی جهانی‏ دارد،کافیست که از او بت بسازیم؟آیا دید اجتماعی پروین با توجه به‏ امکانات زمان خودش عمیق‏تر از بینش محدود فروغ با امکانات عصر او نیست؟حال اگر شاعره‏یی مانند پروین که به راستی شاعر توده‏ها بوده و اشعارش جنبه‏های انسانی داشته تنها به این دلیل از کام‏جویی‏ و بی‏پروایی زن در مورد مسایل جنسی سخن نگفته است باید بر شعرش مارک مردانه بزنیم و آیا تنها تحت عنوان کاذب«دو جنسی کردن شعر»باید از فروغ قهرمان‏سازی کنیم؟زن ایرانی احتیاج‏ به این قهرمانان پوشالی ندارد.

فروغ شاعر یک بعدی

فروغ شاعری بدون شناخت واقعی از جامعه‏ی خویش و بدون‏ درگیر شدن با احساسات واقعی مردم بود.شاعری که حتا با تولدی‏ دیگر هم نتوانست از خود شاعری مسئول در قبال جامعه‏اش بسازد. فروغ در تمامی اشعارش به دنبال یک معنویت گمشده می‏گردد و از مادیات فرار می‏کند ولی سرانجام به بیراهه می‏رود و به جای این‏که به‏ ارزش‏های انسانی دست یابد و با عشق واقعی آشنا شود به شهوت و انحنا جنسی پی‏می‏برد و به همین دلیل نیز از اجتماع خود فاصله‏ می‏گیرد.

تمامی شعر فروغ فریادی‏ست حاکی از بدبختی‏های او؛فروغ زن‏ بدبختی بود که خود نیز هرگز به روی احساسات و لذت جسمانی که‏ در مورد آن‏ها صحبت می‏کرد،نام عشق نگذاشت؛چرا که خود نیز می‏دانست بر شهوات جسمانی نمی‏توان نام عشق گذاشت فروغ از آزادی زن در مسائل جنسی سخن گفته و دفاع می‏کند و از کمبودهای‏ زن ایرانی در بی‏پروایی جنسی سخن می‏گوید ولی سؤال این است که‏ آیا تمامی آزادی‏های زن ایرانی در مسائل جنسی خلاصه می‏شود و آیا باید به آزادی زن تنها از این دریچه نگریست؟

به همین دلیل فروغ یک بعدی‏ست،از مردم جداست،خواست‏ها و احتیاجات و واقعی‏شان را درک نمی‏کند و از افکارشان دور و از حل‏ مشکلات‏شان عاجز است و اصولا مسائل را درک نمی‏کند،بله شاید شعرهای فروغ برای بزم‏های شبانه‏ی شبه روشنفکران و شبه هنرمندان مناسب باشد و باعث تحریکات جنسی در دود سیگارها و نشئه‏ی حشیش و خماری مسکرات گردد،ولی به درد توده‏های این‏ مملکت نمی‏خورد.به همین دلیل مخاطبان شعر فروغ اغلب افرادی‏ که بی‏خیالی تا مغز استخوان شان،ریشه دوانیده و تمامی مشکلات‏ زندگی‏شان در سکس و شهوت خلاصه گشته است،می‏باشند ولی باید گفت که مشکلات و احتیاجات واقعی مردم این مرزوبوم تنها در روابط جنسی خلاصه نمیگردد،از آنجایی که شعر برای فروغ جنبه‏یی کاملا شخصی داشت،آیا مسخره نیست که ما تجربه‏های شخصی و فردی‏ را به اجتماعی عمومیت دهیم؟

فروغ سنت‏شکن بود.بله ما قبول داریم اما زمانی که سنت‏ها شکسته می‏شود باید ارزش‏های انسانی‏تری جایگزین آن گردد ولی‏ فروغ تنها سنت‏ها را شکست،معیارها را درهم ریخت و به جای آن‏ هیچ چیز به جز یک آزادی کاذب در مورد اظهار مسائل جنسی باقی‏ نگذاشت.به همین دلیل فروغ نباید سرمشق زن ایرانی قرار گیرد،چرا که خود در گمراهی‏ش به کعبه‏ی آمال نرسیده است.

رسالت شاعر چیست؟

شاعر امروز باید رسالتی انسانی به عهده داشته باشد،باید به جای‏ از مردم دم زدن سعی در شناخت واقعی مسایل آنها داشته باشد. مفاهیمی از قبیل شعر برای شعر،هنر برای هنر،همان‏قدر مسخره‏ است که علوم برای علوم.چرا که می‏دانیم هنر،شعر و علم باید برای‏ مردم باشد و شاعر نیز باید در راه منافع همگامن قدم بردارد.شاعر امروز باید معاصر خود باشد،ما به شاعران بزم‏های شبانه و روشنفکران‏ صندلی‏نشین اجتماعی نداریم،شاعر باید با مردم اجتماع‏اش همواره در رابطه‏یی دیالکتیکی باشد و خود را در درون مسائل اجتماعی ببیند تا بتواند ره‏یابی کند.

ولی آیا فروغ به راستی احتیاجات مردم زمان را می‏شناخت؟ آیا فروغ می‏توانست از لذت شخصی سخن بگوید درحالی‏که هنوز درد اجتماعی را نمی‏شناخت؟چرا که هیچ جامعه‏یی نمی‏تواند بدون این‏که‏ دردها را حس کند،به کسب لذت‏ها بپردازد.

آیا فروغ می‏تواند الگوی درستی برای زن ایرانی باشد؟زن ایرانی‏ با خواندن اشعار فروغ تنها به عقده‏های کاذب در مورد مسائل جنسی‏ پی می‏برد ولی آیا مشکلات واقعی زن ایرانی تنها در بی‏اطلاعی از رموز عشق‏بازی‏ست؟و یا در آگاهی‏های فرهنگی و مسئولیت‏های‏ اجتماعی می‏باشد؟

در زمانی که هر لحظه انسان‏ها با مشکلات عظیمی دست به‏ گریبانند و هنرمند و شاعر برای راهنمایی مشکلات جوامع بشری باید شتاب داشته باشد.آیا مسخره نیست که تنها به نابسامانی‏ها و روشنفکری کاذب عده‏یی منحرف بپردازیم؟

ما امروز به شعرهایی که از آغوش آتشین،سینه پر از تپش،بازوان‏ گرم و نگاه پرتمنا صحبت می‏کنند و تنها سبب تحریکات جنسی در افراد می‏گردند،احتیاج نداریم.ما به اشعاری احتیاج داریم که زن و مرد ایرانی را به جای تشویق در تجربه کردن انواع انحرافات،متمایل به‏ شناخت از جامعه و خود آگاهی انسانی بکنند.(تلخیص از مقاله‏ی نویسنده‏ مورخ 30 بهمن 1354)

اهل جنون شد دل من

ایران الدوله(جنّت(

در خم زلف تو از اهل جنون شد دل من‏ اندرین سلسله عمری‏ست که خون شد دل من‏ ار ازل با سر زلف تو چه پیوندی داشت‏ که پریشان شد و از خویش برون شد دل من‏ این همه فتنه مگر زیر سر زلف تو بود که گرفتار به صد سحر و فسون شد دل من‏ در کمند سر زلف تو به ویرانه‏ی عشق‏ آن‏قدر گشت که از اهل جنون شد دل من‏ در حق من ز غم عشق تو گامی که رقیب‏ خواست از چون تو ز اندازه فزون شد دل من‏ آن‏چه گفتم به دل از روی نصیحت نشنید عاقبت عشق تو ورزید و زبون شد دل من‏ حاصل هر دو جهان در ره عشقت دادم‏ جان و تن سوخت ز هجر تو و خون شد دل من